

پیک و پیک پیوہ

● یاد سید محمد علی جمالزادہ - اوکتاویو پاز -  
صادق چوبک - ولرتا

## سید محمدعلی جمالزاده

آنچه را که می‌خوانید متن پیام دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان است به مجلس «یادمان سیدمحمدعلی جمالزاده» که در نیمه دوم تیرماه در محل فرهنگسرای ابن‌سینا (شهرک قدس) از سوی انجمن «سیری در ادبیات» برگزار شد.

۲۹۱

دوستان عزیزم؛ خانها و آقایان ارجمند سلام عرض می‌کنم. شما امشب گرد هم آمده‌اید که به بنیانگذار داستان جدید فارسی و دوست دیرین از دست رفته‌ام سیدمحمدعلی جمالزاده ادای دین کنید. اگر او زنده می‌بود و شما برای ادای دین به بزرگ دیگری گرد هم آمده بودید، نمی‌دانید تا چه پایه خوشحال می‌شد که برای مجلس شما پیامی بفرستد و با کمال فروتنی و گشاده‌دستی که در ذات او بود آن بزرگ را بزرگتر کند. جمالزاده همیشه می‌خواست درباره‌ی دیگران حرف بزند، و به ویژه از آنان به نیکی یاد کند. او از گفتگو درباره‌ی شخص خود - مگر در متن حوادث تاریخی، به عنوان فردی از جمع - اکراه داشت.

جمالزاده، به دلایلی که شرح و تحلیلش در این مختصر نمی‌گنجد، نزدیک به نود سال از عمر دراز خود را در غربت گذراند. اما - به مصداق «گرچه دوریم ولی از تو سخن می‌گوییم» - در تمام این نود سال نگران فرهنگ و ادب، و اجتماع و تاریخ ایران بود. و خدماتش به میهن خود از حدّ خیلی از نخبگانی که همه عمر را در وطن گذراندند گذشت.

جمالزاده با یکی بود و یکی نبود معروف شد. مهم‌ترین دلیل توفیق تاریخی یکی بود و یکی نبود این بود که همه ناخودآگاهانه منتظرش بودند. یعنی همه (بدون اینکه خود بدانند یا به یکدیگر بگویند) منتظرگردی بودند که گرز داستان‌نویسی جدید را - که پیش از این شروع شده ولی هنوز جا نیفتاده بود - محکم بر زمین بکوبد.



۵ زونن ۱۹۷۷ - عکس را اگی زن جمالزاده در ایوان خانه‌شان از جمالزاده و کاتوزیان گرفته است.

توفیق فوری و بزرگی یکی بود و یکی نبود هم دلایل ادبی و هم اجتماعی داشت. امروز که ما دلایل توفیق این اثر را بررسی می‌کنیم طبعاً به تأثیر درازمدت آن می‌اندیشیم، و در نتیجه - به حق - تأکید را بر اهمیت ادبی آن می‌گذاریم. این توفیق ادبی چند دلیل داشت. یکی اینکه به شیوه منظم و موزونی سبک رئالیسم انتقادی را به داستان‌سرایی ایرانی تطبیق داد. نکته دیگر قوت جنبه ادبی اثر بود. در آن زمان‌ها غالباً نه فقط شعار سیاسی، بلکه حتی هتاک‌ها و بدزبانی در دستور کار ادبی مقام بالایی داشت. کسانی هم که به مقولات سیاسی نمی‌پرداختند اغلب «درسه‌های اخلاقی» می‌دادند. توجه جمالزاده به مقولات فرهنگی و اجتماعی بارز و آشکار است. اما شعار سیاسی در داستان‌هایش به چشم نمی‌خورد، و «درس اخلاقی» نیز در آن دیده نمی‌شود. سوم اینکه، زبان داستان‌های یکی بود و یکی نبود (اگرچه - برخلاف معروف - عامیانه نبود) سهل و ساده و عادی و محاوره‌ای بود، یعنی زبان روزنامه‌های انقلاب مشروطه - و خاصه نشر دهخدا در صوراسرافیل و شعر سید اشرف‌الدین در نسیم شمال - را در داستان‌نویسی به کار انداخته بود. البته جمالزاده ادای اینها را درنیاورده، بلکه از شیوه ساده‌نویسی‌شان درس گرفته، و نتیجه آن را در داستان‌نویسی به کار برده و همین نیز تأثیر مستقیم بر هدایت و علوی و بعدی‌ها داشته است.

نکته چهارم درباره تازگی‌های یکی بود و یکی نبود، بنیاد کردن «ژانر» داستان کوتاه در زبان فارسی بود. داستان کوتاه در ادبیات فرنگی هم ژانر نسبتاً جدیدی بود، و از نیمه دوم قرن نوزدهم



◦ از آخرین عکسها در بیمارستان شهر زنو

رشد کرد و پا گرفت. توفیق داستان کوتاه در ایران یکی بخاطر تشابهی بود که با قصه‌های سنتی داشت، و دیگر - شاید مهمتر- اینکه در داستان کوتاه (تا اندازه‌ایی مثل رباعی در شعر) می‌توان با مقدار کم نتیجه خوبی گرفت. اینها نوعی توضیح و تحلیل و توجیه توفیق یکی بود و یکی نبود است، وگرنه توفیق آن در همان بود که همه منتظرش بودند؛ و در تأثیر تکان دهنده‌ای که بر داستان‌نویسی جدید فارسی گذاشت. به دلایلی که شرحش در این مختصر نمی‌گنجد، جمالزاده داستان بعدی خود را - که ژمان دارالمجانین بود - بیست سال پس از این منتشر کرد. یک دلیل بزرگ - اما نه تنها دلیل - اینکه این داستان و کارهای بعدی او (تقریباً نخوانده) رد شدند، همان تأثیر غیرعادی و تاریخی یکی بود و یکی نبود بود. صرف گفتن اینکه این کار «شاهکار» جمالزاده است حق مطلب را ادا نمی‌کند. صرفنظر از اینکه جمالزاده شاهکارهای دیگری هم دارد که سر فصلشان همان دارالمجانین است.

هر نویسنده خوبی شاهکار یا شاهکارهایی دارد. اما خیلی به ندرت یک اثر ادبی یا هنری یا علمی (یا حتی سیاسی و اجتماعی) راههای کاملاً جدیدی می‌گشاید و - به قول صاحب چهار مقاله - «کارهای عظام را در نظام عالم سبب می‌شود». و به همین قیاس یوف کور هدایت فقط شاهکار او نیست بلکه آغازنده فصل جدیدی در داستان‌نویسی فارسی است که - برخلاف یکی بود و یکی نبود - برای دوره‌اش در ایران خیلی زود بود و سالهای سال از انتشارش گذشت تا به

طور جدی مطرح شود.

می‌گویند در مثل مناقشه نیست، و این نیز فقط مثالی برای روشن کردن نکته بالاست. اینشتاین پس از ارائه نظریه نسبیت - که نزدیک بود او را به خاطر آن از حرفه علمی بیرون کنند - پنجاه سال کار کرد و نظریات جدیدی داد. ولی البته هر کاری کرد، و هر کاری می‌کرد، آن تأثیر را نداشت، و نمی‌داشت. در تاریخ فیزیک نو این همه دانشمند آمده‌اند، با شاهکارهای بزرگ و کوچکشان. ولی تأثیر معدودی مانند کوپرنیک و کپلر و گالیله و نیوتن و اینشتاین از مقوله دیگری بوده است. به همین دلیل هم هیچکس نگفت، و نگفته است، که اینشتاین پس از ارائه نظریه نسبیت دیگر نظریه باارزشی نداد، چه رسد به اینکه بگویند «از فیزیک‌دانی افتاده»، و حتی: «اصلاً فیزیک‌دان نبود».

اما این افسانه که جمالزاده پس از یکی بود و یکی نبود دیگر چیز باارزشی ننوشت دلایل خودمانی تری هم داشت. یکی اینکه جمالزاده و رئالیسم انتقادی او در دهگان ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ از نظر اجتماعی و سیاسی دیگر مُد روز نبود. اما جنبه خودمانی تر آن خاصه به دلیل افراط و تفریط جامعه ماست، در هر چیز. و از جمله اینکه آدم و آراء و آثارش را یکجا یا به درجات اعلا می‌بریم یا به درکات اسفل می‌رسانیم. و خیلی وقتها عین این کار را درباره یک فرد می‌کنیم. یعنی یک روز می‌گوئیم این آدم و آراء و آثارش زنده باد، و یک روز می‌گوییم مرده باد.

البته ارزش آثار هیچکس یکسان نیست، و این بخصوص در مورد آثار جمالزاده صدق می‌کند. کار جمالزاده، به قول قدما، غُت و سَمین زیاد دارد، چنانکه حتی در یکی بود و یکی نبود هم ارزش بعضی از داستانها (مثلاً «فارسی شکر است») خیلی بیش از برخی دیگر (مثلاً «ویلان‌الدوله») است. باری، از داستانهای بعدی جمالزاده، رمانهای دارالمجانین، قلتشن دیوان و راه آب‌نامه به درجات گوناگون خوب‌اند، و نیز بخش‌هایی از «عمو حسینعلی» و «کباب‌غاز» (در مجموعه شاهکار)، و همچنین پاره‌هایی از داستانهای به هم پیوسته سر و ته یک کرباس، خاصه داستان برخورد ملاعبدهالهادی با آن میرپنج در بازار اصفهان بر سر «باج سیبل».

گذشته از اینها، جمالزاده تا سالهای آخر عمرش به شکل بسیار گسترده‌ای در قلمرو ادب و اجتماع ناظر و حاضر و فعال بود. در نقد ادبی، در تحقیق درباره لغات و اصطلاحات و اقوال و عادات توده مردم؛ در تاریخ معاصر و خاطرات تاریخی (چه ادبی، چه اجتماعی)؛ در ادبیات و عرفان و فلسفه و تاریخ قدیم ایران؛ در تماس و ارتباط مدام با رویدادهای ادبی و فرهنگی و اجتماعی؛ در مکاتبه و مصاحبه با تعداد بی‌شماری از هم‌میهنان خود - از هر سن و سالی - چه در داخل و چه در خارج از ایران...

جمالزاده آدم گشاده‌رو و گشاده‌دست و درخانه باز و مهمان‌نوازی بود، و (اگرچه خرج کردنش

سید محمدعلی جمالزاده

# سرو تیک کر باس

(جلد دوم)

په‌م رسیندن سر و ته یکه کر باس

حق چاپ و انقاس بدون اجازه کسی مؤلف محفوظ است  
چاپخانه تهراند ایران

# دارالمجانین

تلم  
سید محمد علی جمال زاده

چاپ سوم

حق چاپ و انقاس محفوظ است

شیراز

۱۳۳۲

۲۹۵

حساب داشت) از همه چیزش - از مالش، از وقتش، از کتاب و کاغذش - مایه می گذاشت. اعتماد به نفس واقعی او را از تظاهر و تفرعن بی نیاز کرده بود. برای همه استقلال رأی و شخصیت قائل بود، و از همه چیز یاد می گرفت. از لغزش های خود به راحتی سخن می گفت. تقریباً از هیچ کسی بد نمی گفت، و در موارد نادری که (فقط به دلایل اخلاقی و

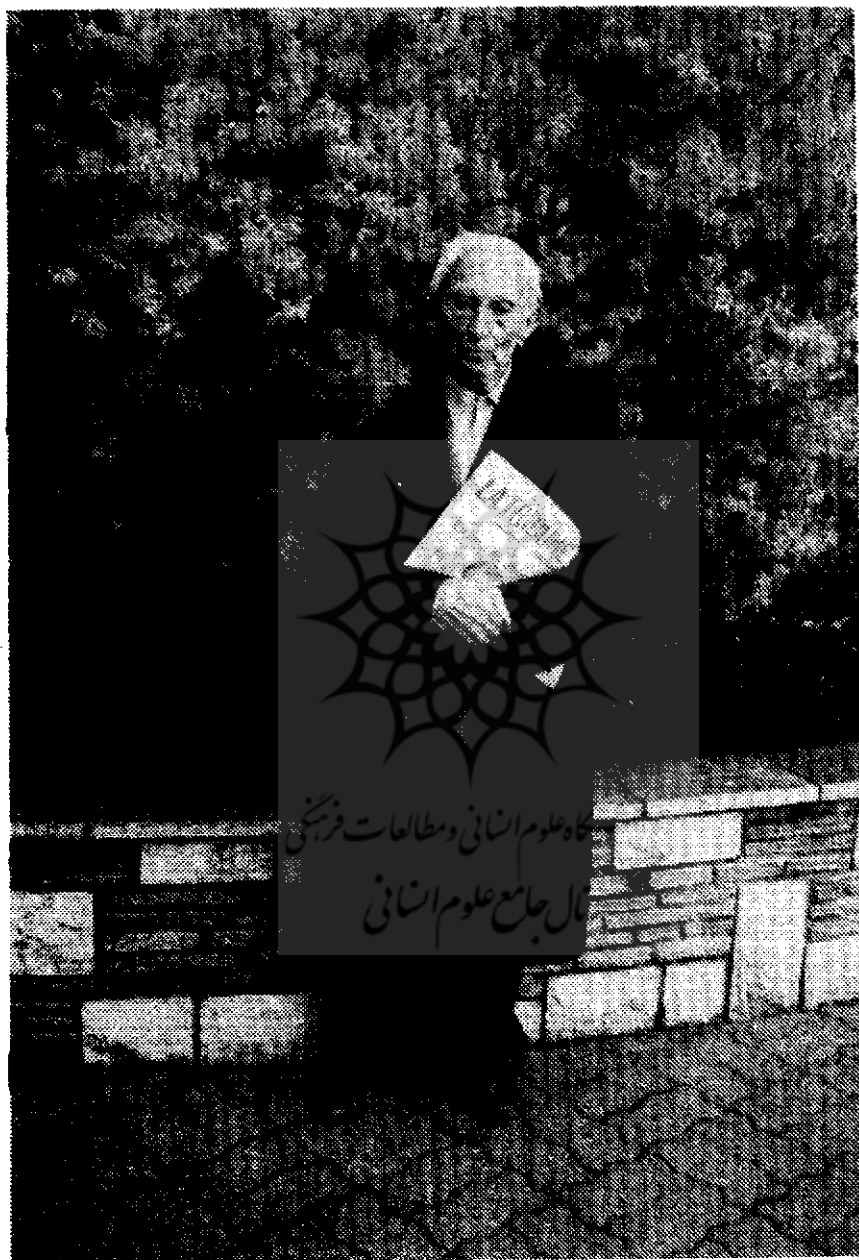
اجتماعی) این کار را لازم می دانست، کلامش بلند و زیانش تند و تیز و خُرد کننده نبود. جمالزاده با هر که دوست می شد و به هر که خدمتی می کرد از او حتی انتظار خدمت متقابلی نداشت، و مصداق نادری از کلام آن رند بزرگوار شیرازی بود که فرمود:

غلام همت آن نازنینم      که کار خیر بی روی و ریا کرد

مهربانی او به کوچک و بزرگ در حد شمارش نیست. اما بزرگواری های او نسبت به صادق هدایت - در آن زمان که صادق هدایت نبود - از صحیفه تاریخ ادبی و فرهنگی پاک نخواهد شد.

## دوستان جوان و ارجمندم

من سالیان دراز جمالزاده را می شناختم، بر سر سفره اش نان خورده بودم، با او نشست و برخاست و گفتم و شنود و تفریح و تفریح کرده بودم، و نامه های زیادی به او داده و از او گرفته بودم. اگر از این یاد های ارجمند چیزی نگفتم برای این بود که - ولو ضمناً - از خود و درباره خود



• سید محمد علی جمالزاده - زنو، نزدیک خانه اش. بعد از ظهر چهاردهم فروردین ۱۳۷۰.

(عکس از حسن طاهباز)

جمالزاده معبود و معصوم نبود. اما خیلی صفات برتر و برازنده داشت. یادش گرامی خواهد

بود.

آکسفورد، ژوئن ۱۹۹۸



## شوق آموختن

«باری به شوق فراوان به تفحص پرداخت تا نسخه کلیات شمس را (دیوان کبیر به اصطلاح پیروان مولانا) نزد کتابفروشی پیدا کرد و با آنکه در آن هنگام قیمت آن چندان نمی شد مدتی خرید آن صورت تیسیر نمی پذیرفت تا اینکه مادرش برکی از پشم گوسفند که آن را «آغاری» می نامند برای وی فرستاد تا کسوت زمستان فراهم کند زیرا در راه خراسان غارتگران ترکمن که هنوز به زندگی و معیشت صواب هدایت نشده بودند اندک مایه نقد و ملبوس وی را به تاراج برده بودند. بناچار دسترشت مادر را در معرض فروش گذاشت و به نیمی از ثمن آن نسخه مطلوب را خرید و به نیم دیگر که ۲۵ ریال می شد کسوت نازلی آماده کرد و صورت دل را بدان دیبای خسروانی و جامه نگارین و حله زربفت که ساخته و پرداخته جان سخن آفرین مولانا است مخلع و آراسته کرد و هیکل جسمانی را در لباس پشمین کشید و هرگاه و بیگاه از آن باده منصورى جان را نشاط می بخشید.»

نقل از مقدمه زنده یاد بدیع الزمان فروزانفر بر «کلیات شمس یا دیوان کبیر» جزو اول، چاپ نخستین، ۱۳۳۶، دانشگاه تهران.

## شعر چیست؟

...گاهی اندیشیده ام که من این رأی و نظر را می پسندم که بگویم: شعر محصول بیتابی آدم است در لحظاتی که شعور نبوت بر او پرتو انداخته. حاصل بیتابی در لحظاتی که آدم در هاله ای از شعور نبوت قرار گرفته...

از مؤخره «از این اوستا» مجموعه اشعار زنده یاد مهدی اخوان ثالث، انتشارات مروارید، چاپ دوم ۱۳۴۹.